



پیغام عشق

قسمت سیصد و هفتاد و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۲ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۴۹

برادرم، پدرم، اصل و فصل من عشقست

که خویش عشق بماند، نه خویشی نسبی

برادرم، پدرم، تمام فامیل و هرکسی که دارم، خود عشق است. تنها خویش عشقی یعنی کسی که به عشق زنده شده است باقی می ماند، نه خویش نسبی، من های ذهنی فامیلی! فقط یک هُشیاری وجود دارد که در همه کس و همه چیز جاری است. هر کس به اندازه ای که به زندگی زنده می شود، می تواند این خویشی را درک کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۲

چون ز حد بیرون، بلرزید و طپید

مصطفی اش در کنار خود کشید

وقتی آن کافر، شخص همانیده، بیش از حد لرزید و مضطرب شد؛ یعنی حالت های معنوی، فضاگشایی، آرزومندی و کوشش او خیلی زیاد شد، حضرت محمد مصطفی (ص) - که در این جا نماد خداوند است برای ما - او را در آغوش خود گرفت و به او توجه کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۳

ساکنش کرد و بسی بناختش

دیده اش بگشاد و داد اشناختش

به او آرامش بخشید و مورد لطف و نوازش خود قرار داد؛ به طوری که او توانست روی پای زندگی بایستد و به سمت بت من ذهنی نرود. و چشم دلش را باز کرد و به او قوه تمییز و شناخت عطا فرمود.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۵

یک بلا از صد بلاش واخرد

یک هبوطش بر معارجها برد

یک بلا و یک اتفاق بد او را از صدها اتفاق بد دیگر نجات می‌دهد. [وقتی شما فضا را در برابر اتفاقات می‌گشایید و توجه شما پیوسته روی فضای اطراف اتفاقات است، دیگر به اتفاقات توجه نمی‌کنید در این صورت شما پیغام اتفاق را گرفته‌اید و بلاهای دیگر رخ نمی‌دهند.]

گاهی یک هبوط، یک سقوط و افتادن به دام یک هم‌هویت‌شدگی و انعکاس بد آن در بیرون، و فضاگشایی در اطراف آن سبب می‌شود به درجات بالاتر روید؛ و آسمان درونتان گسترده‌تر شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۶

خام شوخی که رهانیدش مدام

از خمار صدهزاران زشت خام

چنان‌که اگر انسانی که من‌ذهنی خام و گستاخی دارد، در برابر یک بلا و اتفاق زندگی‌اش فضا بگشاید، از شراب آن فضای گشوده‌شده برخوردار می‌شود. این فضای گشوده‌شده، او را از انرژی مسموم و شرّ من‌ذهنی خودش و بسیاری از من‌های ذهنی خام دیگر در امان می‌دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۷

عاقبت او پخته و استاد شد

جست از رقّ جهان و آزاد شد



سرانجام این انسان که من‌ذهنی دارد، در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی به مقام پختگی و استادی می‌رسد. مرکزش از همانیدگی‌ها خالی می‌شود و از بندگی و نوکری جهان هم‌هویت‌شدگی‌ها آزاد می‌شود و از اسارت دردها، باورها، جسم‌ها و آدم‌ها می‌رهد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۸

از شراب لایزالی گشت مست

شد مُمیِّز، از خلائق باز رست

بنابراین، انسان در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی توانست از شراب جاودانه الهی مست شده و در این لحظه ابدی ساکن شود. او قدرت شناسایی و قوه تمییز دارد؛ می‌تواند تشخیص دهد کاری را که انجام می‌دهد و فکری که از سرش می‌گذرد از مرکز عدم می‌آید یا از بستر هم‌هویت‌شدگی‌ها برمی‌خیزد. از تقلید کردن از جمع و اثر مخرب من‌های ذهنی مردم باز می‌رهد و خدا در مرکزش، او را بی‌واسطه، به صورت مستقیم هدایت می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۹

زاعتقاد سست پُر تقلیدشان

وز خیال دیده بی‌دیدشان

و از اعتقادات سست و پُر از تقلید من‌های ذهنی می‌رهد و از خیالات و فکرهای همانیده مرکزشان نجات می‌یابد. آن‌ها با عینک‌های همانیده‌ی مرکز خود می‌بینند، بصیرت ندارند و با دید زندگی نمی‌بینند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۷۰

ای عجب چه فن زند ادراکشان

پیش جزر و مدّ بحر بی‌نشان؟



شگفتا! درک و فهم مردم در برابر حوادثی که از بحر بی‌نشان خداوند می‌آید، چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ مردم چگونه می‌توانند با جزر و مد این دریای بی‌نشان مقابله کنند؟ قانون قضا اتفاقات را متناسب با هم‌هویت‌شدگی‌های مرکز انسان به‌وجود می‌آورد و من ذهنی در برابر آن عاجز و ناتوان می‌شود. باید تسلیم شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶

گر خُضر در بحر، کشتی را شکست

صد درستی در شکستِ خُضر هست

به‌عنوان مثال، اگر خضر در دریا کشتی سالم مستمندان را شکست، در آن شکستن دلایل درست زیادی وجود داشت. اگر عارف کاملی مثل مولانا، کشتی ذهن ما را می‌شکند و یا زندگی با قانون قضا، همانیدگی‌های مرکز ما را می‌گیرد، همه این‌ها در جهت واهمانیدن هشیاری و بسیار درست است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا کُنی مَر غیر را حَبْر و سَنی

خویش را بدخو و خالی می‌کُنی

تا زمانی که می‌خواهی دیگران را خردمند و دانشمند کنی و آن‌ها را تغییر دهی، اتصال با زندگی قطع می‌شود؛ از جنس ذهن می‌شوی؛ خوی من‌ذهنی را گرفته، خودت را از زندگی خالی می‌کنی و بدخو و بی‌انرژی می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۳

شب پدید آید چو گنجِ رحمتی

تا رهند از حرص خود یک ساعتی



بنابراین شب مانند یک گنجِ رحمتی ظاهر می‌شود تا مردم چند ساعتی از حرص و جوش خود خلاص شوند. تبدیل شدن انسان از هشیاری ذهنی به هشیاری حضور نیز حقیقتاً مانند خواب است که حرص او را خاموش می‌کند. هرچه حرص کمتر شود، نوازش‌های زندگی و کیمیایِ حق به کار می‌افتد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

بیاموز از پیَمبرِ کیمیایی

که هر چتِ حق دَهد، می‌ده رضایی

از پیامبر یک کیمیایی بیاموز که در برابر هر چیزی که این لحظه خدا پیش پایت می‌گذارد، فضا را باز کرده؛ ستیزه و مقاومت نکن و با رضایتی که مخصوص هشیاری حضور است با آن وضعیت برخورد کن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

همان لحظه درِ جَنّت گُشاید

چو تو راضی شوی در ابتلایی

اگر در مقابل چالشی که این لحظه قانون قضا به وجود می‌آورد و ذهنت آن را بد نشان می‌دهد، فضا را باز کرده، صبر کنی و به آن راضی شوی، همان لحظه درِ بهشت برایت باز می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۰

قومِ دیگر می‌شناسم ز اولیا

که دهانشان بسته باشد از دعا

قوم دیگری از اولیاء را می‌شناسم که دهانشان از دعا بسته است.



چراکه با فضاگشایی و مرکز عدم، خود خدا برای آن‌ها دعا می‌کند. [وقتی زندگی با کن‌فکانش روی ما کار می‌کند، مانند گلی هستیم که در حال شکوفا شدن است؛ دیگر نیازی به دعا نداریم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۱

از رضا که هست رامِ آن کرام

جُستنِ دفعِ قضاشان شد حرام

از آن‌جا که رضا به اتفاقات برای انسان‌های زنده به زندگی حاصل شده، چاره‌جویی با ذهن و عقل من‌ذهنی برای حل چالش‌ها بر آن‌ها حرام شده است. [یعنی هر چالشی در این لحظه بیاید، بدانید زندگی با قانون قضا پشتِ سرِ آن است. پس شما به آن رضا بدهید؛ در آن دخالت نکنید تا ببینید که این چالش به شما چه می‌گوید.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۲

در قضا ذوقی همی‌بینند خاص

کفرشان آید طلب کردن خلاص

در قضای الهی ذوق خاصی می‌بینند. می‌دانند که زندگی، خدا، به انسان لطف و عنایت بی‌نهایت دارد. آن‌ها نمی‌خواهند از قضا خلاص شوند؛ می‌خواهند فضا را باز کرده، صبر کنند و پیغام آن را بگیرند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۳

حُسنِ ظَنّی بر دلِ ایشان گشود

که نپوشند از غمی جامه کبود



حق تعالی بر قلب این اولیاء، فکر زیبایی عطا فرموده که چون می‌دانند زندگی در حال گشودن دل آن‌هاست، در غم حاصل از کم شدن همانیدگی‌ها جامه تیره ماتم به تن نمی‌کنند. دردِ هشیارانه می‌کشند؛ از این که این چالش صورت می‌گیرد و فضا را باز می‌کنند، شادند. می‌دانند از این فضای باز شده آن شادی زندگی، نیروی شفا بخش، عنایت و لطف زندگی می‌آید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹

عشق جز دولت و عنایت نیست

جز گشادِ دل و هدایت نیست

عشق چیزی جز برکت، شادی بی سبب، آفرینندگی، پرهیز، شکر، صبر و نیک‌بختی و عنایت ایزدی نیست. عشق جز فضای گشوده شده و هدایت زندگی نیست. [عنایت، یعنی توجه خدا به ما، وقتی میسر است که مرکز ما عدم شده و به او وصل شده ایم.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۸۹

مگر ناگهان آن عنایت رسد

که ای من غلامِ چنان ناگهان

ای انسان، تو به عنوان هشیاری در خاکدان ذهن خواهی ماند، مگر ناگهان توجه ایزدی به تو برسد؛ یعنی وضعیتی در صورت‌های زندگی‌ات، به عنوان اتفاق یا درد پیش آید و تو متوجه نیازت به خدا شده، تسلیم شوی و فضا را بگشایی؛ یا این که حالتی پیش آید که مرکزت را عدم کرده، با دید درست و روشن بینی و زندگی در من‌ذهنی را ادامه ندهی. من غلام لحظه‌ای هستم که ناگهان آن عنایت و توجه خدا برسد. [البته شما با من‌ذهنی منتظر عنایت و جذب خدا نباشید؛ ولی بدانید که زیر توجه، جذب و کمک خداوند هستید و با تسلیم و فضاگشایی از آن برخوردار می‌شوید. اما با ذهن آن را اندازه نگیرید و توقع نداشته باشید.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۱

پیشِ بینایان خبر گفتن خطاست

کأن دلیل غفلت و نقصان ماست

[یکی از جنبه‌های ادب این است که در حضور مولانا و انسان‌های زنده شده به زندگی خاموش باشیم؛ یا هر جا با بزرگان تضاد پیدا کردیم، بدانیم که ما اشتباه می‌کنیم.] بنابراین پیشِ بینایان، انسان‌های روشن‌بین و بیدار، دم از دانش معنوی زدن و اظهار نظر کردن خطاست. هر کسی مقاومت می‌کند و به ذهنش رجوع می‌کند، نشان این است که همانندگی دارد و غافل است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

پیشِ بینا، شد خموشی نفعِ تو

بهر این آمد خطابِ اَنْصِتُوا

خاموش ماندن، به ذهن نرفتن و تأویل و تفسیر نکردن در حضور انسان‌های زنده به خدا به نفع توست. به همین دلیل فرمان «خاموش باشید» آمده است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۳

گر بفرماید: بگو، برگوی خوش

لیک اندک گو، دراز اندر مکش

اگر انسانِ بینا و عارف زنده به زندگی، به تو اجازه حرف زدن داد و گفت: «حرف بزن»، تو باید گزیده و اندک سخن بگویی، نه این که مفصل و طولانی‌اش کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۴

ور بفرماید که اندر گش دراز

همچنین شرمین بگو، با امر ساز

و اگر بفرماید که به تفصیل سخن بگو و خودت را بیان کن، امرش را اطاعت کن و با حالت شرم و حیا و حفظ ادب حرف بزن.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸

از خدا جوییم توفیق ادب

بی ادب محروم گشت از لطف رب

از خداوند، توفیق ادب را خواهانیم. زیرا بی ادب، یعنی کسی که در این لحظه خردِ زندگی را بگذارد و خردِ خودش را بگیرد که اساس ناسپاسی است، از لطف و عنایت ایزدی محروم می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹

بی ادب تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش در همه آفاق زد

من ذهنی بی ادب و ناسپاس، نه تنها خود را دچار بلا و گرفتاری می کند، بلکه سراسر دنیا را خراب و در آتش فتنه خود می سوزاند و درد را در همه جهات پخش می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰

مآیده از آسمان در می رسید

بی صداع و بی فروخت و بی خرید



مأدده، رزق و روزی الهی بدون هیچ رنج و درد و داد و ستدی، از آسمان بر قوم موسی فرو می‌بارید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۱

در میان قوم موسی چند گس

بی‌ادب گفتند: کو سیر و عدس؟!]

در میان قوم موسی (ع) چند نفر بی‌ادب گفتند: «در بین این همه غذا، پس سیر و عدس کو؟!» [سیر و عدس نماد همانیدگی‌هاست، در این تمثیل، فرض کنید تمام غذاهای خوشمزه از آموزه‌های معنوی را یک انسان عارفی مثل مولانا به ما بدهد، ولی در آن باورهای همانیده ما نباشد و ما ایراد بگیریم، این ناسپاسی است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۲

منقطع شد نان و خوان از آسمان

ماند رنج زرع و بیل و داسمان

آن نان و سفره آسمانی قطع شد و برای ما زحمت زراعت و شخم زدن و برداشت باقی ماند. یعنی ما به رنج‌های من‌ذهنی افتادیم. زمانی مرکز ما باز بود. اکنون که به دردهای من‌ذهنی افتاده‌ایم، مرکز ما بسته شده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳

باز عیسی چون شفاعت کرد، حق

خوان فرستاد و غنیمت بر طبق

بار دیگر که حضرت عیسی شفاعت کرد، دوباره حق تعالی طعام و سفره‌ای برای آنان فرستاد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱/۸۴



مائده از آسمان شد عائده

چون که گفت: أنزل عَلَيْنَا مَائِدَه

عائده به معنای بازگردانده شده است؛ یا چیزی که به کسی بازگردد و مسترد شود. بعد از این که حضرت عیسی دعا کرد و گفت:

«أنزل علينا مائده»، مائده عود کرد و از آسمان به زمین نازل شد. مائده با دعای حضرت عیسی به زمین برگردانده شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۴

باز گستاخان، ادب بگذاشتند

چون گدایان زلّه‌ها برداشتند

باز من‌های ذهنی ادب را کنار گذاشتند. حس کمیابی اندیشی و محدودیت به آن‌ها دست داد. مانند گدایان، هریک سهمی از سفره روزی الهی برداشتند و ذخیره کردند. در حقیقت زندگی زنده این لحظه را به‌طور کامل زندگی نکردند و برای آینده نگه داشتند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۵

لابه کرده عیسی ایشان را که این

دائم است و کم نگردد از زمین

حضرت عیسی (ع) به ایشان التماس کرد که نزول این مائده از آسمان دائمی و بی‌نهایت است؛ چراکه خدا از جنس بی‌نهایت است. شما از کم شدن آن نترسید و به حس کمیابی و محدودیت نروید. زندگی را زندگی کنید. فراوانی خدا تمام نمی‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۶

بدگمانی کردن و حرص آوری

کفر باشد پیش خوانِ مهتری

بدگمان شدن و حرص و آزمندی، در برابر سفره نعمت شخصی بزرگوار، کفر و ناسپاسی به شمار آید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۷

زان گذارویان نادیده ز آز

آن در رحمت بر ایشان شد فراز

بر اثر حرص و سماجت آن گذارویان، یعنی کسانی که در محدودیت و کمیابی ذهن هستند، دوباره در رحمت الهی بسته شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۸

ابر بر ناید پی منع زکات

وز زنا، افتد وبا اندر جهات

وقتی مردم قانون جبران را رعایت نکنند، ابر رحمت بر آسمان ظاهر نمی‌شود و بارانی نمی‌بارد. عمل زنا، یعنی جفت شدن نامبارک ما به صورت زندگی با من‌ذهنی، برای ما بدبختی و درد می‌آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۹

هرچه بر تو آید از ظُّلمات و غم

آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم



هرچه از تاریکی و غم بر تو پیش آید، تماماً نتیجه گستاخی و بی‌باکی خود توست. این بی‌باکی و گستاخی تو در این لحظه است که می‌گویی: «می‌دانم»، مقاومت می‌کنی، به عقل من ذهنی رجوع می‌کنی؛ به خاصیت من ذهنی که عدم فراوانی است می‌روی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۰

هر که بی‌باکی کند در راه دوست

رهزن مردان شد و نامرد، اوست

در راه زنده شدن به خدا هر کسی بی‌باکی، مقاومت و فضا بندی کند، راه انسان‌های دیگر را بزند و آن‌ها را گمراه کند، نامرد بوده و انسان نیست. یعنی هم گمراه است و هم گمراه کننده.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱

از ادب پُر نور گشته است این فلک

وز ادب معصوم و پاک آمد ملک

این آسمان به برکت ادب نورانی شده است و به برکت ادب، فرشتگان پاک و معصوم شده‌اند. زیرا مطیع امر الهی بوده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲

بُد ز گستاخی، کُسوفِ آفتاب

شد عزازیلی ز جرأتِ ردِّ باب

گرفتگی آفتاب به خاطر گستاخی است. ما به جهل و ظلمات من ذهنی تن درمی‌دهیم، این از گستاخی ماست. شیطان که رانده درگاه حق شده است، به خاطر گستاخی و جرأتی است که در مقابل خداوند کرده است. هر خاصیتی که شیطان دارد، ما هم در من ذهنی داریم. هر کاری که او کرده، ما نیز با من ذهنی همان کار را می‌کنیم. همین طور که در این لحظه ما از خرد



زندگی و خاصیت‌های زندگی استفاده نمی‌کنیم، شیطان نیز همین‌گونه عمل کرده است. یعنی نتوانسته است در آدم، زنده شدنِ خدا را ببیند.

با تشکر، سمانه

برنامه شماره ۸۷۲

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

اگر نه عشق شمس الدین بدی در روز و شب ما را

فراغت ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!

غزل شماره ۷۱ از دیوان شمس مولانا:

سر عشق و محبوبیت شمس الدین، آسایش و فراغت از دام ذهن و اسباب و علل.

سر کیمیاگری حق و عنایت‌های بی‌پایان ربانی.

سر ادب و تبدیل شدن به عین ذوق از طریق تسلیم و فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۳ و ۱۲۴

چون حدیث روی شمس الدین رسید

شمس چارم آسمان سر در کشید

واجب آید، چون که آمد نام او

شرح رمزی گفتن از انعام او

عشق شمس الدین و همراهی او در روز و شب، توانایی انسان در شناسایی ذهن و بهره‌مندی از قوه تشخیص زندگی و

انتخاب آگاهانه است.

عشق شمس الدین، امکان بهره‌وری از خاصیت فضاگشایی و بیان حال، از مرکزی خالی از همانیدگی است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶



از برای حق صحبت، سالها

باز گو حالی از آن خوش حالها

عشق شمس‌الدین و همراهی و رفاقت او، در حیطه اراده و مشیت خرد کل، ثابت و مستقر شدن است. همراهی و رفاقتی که فکر و عمل کردن از مرکزی بی‌قضاوت و بی‌مقاومت را به‌دنبال دارد. به‌طوری که در هر حالت و وضعیت ناخوشایند ذهنی، با صبر و پذیرش رو به‌سوی او دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۵

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ

نَحْوَهُ هَذَا الَّذِي لَمْ يَنْهَكُمْ

عشق شمس‌الدین و همراهی او، توانایی شناسایی ذهن و چگونگی کار کردن آن است.

عشق شمس‌الدین پرهیز از افتادن در چرخه اسباب و علل ذهنی را به‌دنبال دارد.

عشق شمس‌الدین و همراهی او، عنایت‌های ربانی و عین ادب را به همراه دارد.

عنایتی که به ناگاه هنگام خاموشی ذهن از قضاوت و مقاومت، انسان را به‌سوی تسلیم و فضاگشایی و به‌سوی خدمت به خود و تمامی کائنات هدایت می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۸۹

مگر ناگهان آن عنایت رسد

که ای من غلام چنان ناگهان

عنایتی که ادب در برابر زندگی و بزرگان و خردمندان را از طریق رعایت قانون جبران به همراه دارد.



«...إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...»

سوره آل عمران آیه ۳۱

اگر خدا را دوست دارید، مرا پیروی کنید تا مورد عنایت و محبوبیت و عشق قرار گیرید. عشقی که شرح آن به بیان ذهن در نمی‌آید؛ ولی روشنائی نور شناسایی و شادی بی‌سبب آن، عالم‌گیر و آشکار است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۲ و ۱۱۳

هر چه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم، خجل باشم از آن

گر چه تفسیر زبان روشن‌گر است

لیک، عشق بی‌زبان روشن‌تر است

مریم از اورنج کانتی



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com